

مقدمه‌ای بر مبانی زیبایی‌شناسی

و فلسفه هنر

مهدی محمدی

آوا گلزار

سرشناسه	: حبیبی، مهدی، ۱۳۵۱-
عنوان و نام پدید آور	: مقدمه ای بر مبانی زیبایی شناسی و فلسفه هنر/ مهدی حبیبی
مشخصات نشر	: تهران، آوای کلار، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۰ ص.
شابک	: 978-600-5395-93-8
وضعیت فهرست نویسی	: قیفا
موضوع	: زیبایی شناسی
موضوع	: هنر - - فلسفه
رده بندی کنگره	: BH۳۹/ج۲م۷ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی	: ۱۱۱/۸۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۵۱۸۵۶



مهدی حبیبی

- ناشر : آوای کلار
- طراح جلد : میثم سیف الهی
- ویراستار : آراسته بیداریخت
- صفحه آرایی و تنظیم : مزگان اعتصامی
- نوبت چاپ : نخست ۱۳۹۳
- مجری چاپ : تهران آوای کلار و تالیفات آوای کلار
- شمارگان : ۳۲۰۰
- بها :

تمام حقوق این اثر برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

تهران - انتشارات آوای کلار - ص: پ: ۶۵۵-۱۱

تلفکس: ۲۲۵۸۹۲۳۴

www.avayekelar.ir

جمله ارزشمند و سرنوشت ساز دانشمند گرانمایه و مقدر عالم تهذیب
المنطق تفتازانی استاد دکتر حسن ملکشاهی، خطاب به مهدی حبیبی

آقای حبیبی،

همیشه با بصیرت و صراحت بنویس و تا آخر عمر همین طور باقی بمان.

فهرست مطالب

.....	سخن یک دوست	۹
.....	آغاز (مقدمه نویسی)	۱۳
.....	تعریف هنر	۱۹
.....	تأملی در تعاریف هنر	۲۵
.....	زیبایی	۲۷
.....	چیستی هنر	۴۵
.....	لذت گرایی و هنر	۵۷
.....	احساس و ارزش هنر	۶۷
.....	اخلاق در هنر یا زیبایی‌شناسی اخلاقی	۷۷
.....	جایگاه قانون اخلاقی در هنر	۸۰
.....	لزوم تقوای اخلاقی برای هنرمند	۸۳
.....	هنر متعالی و توده گرایی	۸۹
.....	هنر متعالی، محدودیت و جنگ اعتقادات غیرضروری	۹۳
.....	دو عاملی اساسی در هنر متعالی	۱۰۱
.....	انحراف علم و تأثیر در آن هنر	۱۰۲
.....	انسان و هنر متعالی	۱۱۱
.....	هنر و حیات معقول	۱۱۹
.....	محتوای هنرهای رمانتیک، سمبلیک و کلاسیک	۱۲۳
.....	واژه‌شناسی هنر متعالی (گذری بر هرمنوتیک)	۱۲۵
.....	اخلاق مذهبی و رفتار دینی	۱۴۵
.....	اخلاق و روح هنر دینی	۱۵۰

۱۶۲.....	شرق و غرب وجود انسان.....
۱۶۷.....	مدرنیته و ماهیت هنر.....
۱۷۷.....	مدرنیسم و هنر تازه.....
۱۸۳.....	محدودیت و آزادی در هنر.....
۱۸۶.....	مدرنیسم و هنر توده گرا.....
۱۹۹.....	هنر در متافیزیک اخلاق.....
۲۰۸.....	هنر در نسبت با اخلاق مبتنی بر اصالت نفع.....
۲۱۴.....	نسبت هنر و هنرمند به خدا.....
۲۲۳.....	گرایش یونانیان به اخلاق.....
۲۳۰.....	الحاح است برای ترس دلیل انحراف دانش و هنر.....
۲۳۹.....	اخلاق اشاف و گلا در غرب.....
۲۴۷.....	ارزش‌ها در فلسفه اخلاق.....
۲۶۰.....	هنر در رویکرد امانیسم.....
۲۷۲.....	معنویت در تفکر غربی.....
۲۸۵.....	انسان دوستی با پرستش انسان در هنر.....
۲۹۱.....	تأثیر مستقیم هنر در رفتار انسان.....
۲۹۹.....	منابع و مآخذ.....

”هنرمند“ اولین کسی است که باید به ”قانون اخلاقی“

احترام بگذارد و بدان عمل کند

”ایمانوئل کانت“

سخن یک دوست

آنچه پیش رو دارید، تلاش پژوهشی و از سرِ اساس عالمانه و درست از وضعیت هنر و هنرمند در جامعه‌ی کنونی بررسی است که با انتخابی درست‌تر از علل ضعف مفرط آثار هنری در حوزه زیبایی‌شناسی و مبانی فلسفه‌ی هنر به تفصیل و تشریح چگونگی برون رفت از شرایط فعلی هنر پرداخته است.

تاکنون دانشمندان متعددی از صحنه‌ی فلسفه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی سخن گفته‌اند و به تشریح و فهم واژه‌ی استتیک همت گمارده‌اند. اما تلاشهای آنان بی‌فایده و بی‌ثمر حیات خود نیز قدر دانسته نشد، تا آنجا که بسیاری از آثاری که هنری شان می‌بایست جز در حوزه‌ی صنعت و تفنن قابل ارزیابی نیستند و این به معنای عدم درک درست هنرمندان ادوار مختلف تاریخی از فلسفه‌ی هنر و یا کاری است که بدان اشتغال دارند. در دوران اخیر، استتیک یا زیبایی‌شناسی اغلب با فلسفه هنر برابر دانسته شده است، لیکن هنوز بسیاری از هنرشناسان و واژه‌شناسان موشکاف در باب هم مصداق

بودن آنها اتفاق نظر دارند. حوزه معنایی استتیک از فلسفه هنر وسیعتر است، زیرا فلسفه‌ی هنر به رسم دیرین، حوزه نگرش خود را به هنرهای پدید آمده به دست انسان محدود می‌کند و تجارب زیباشناسانه، اعیان و مناظر طبیعی را در گستره موضوعی خود قرار نمی‌دهد.

اما از آنجا که فلسفه‌ی هنر در بحث‌های امروزین وسعت معنایی بیشتری یافته و به واسطه ارتباط با فرم آثار هنری قیاسهای وسیعی با زیباییهای طبیعی به عمل می‌آورد دلالت مصداقی آنرا می‌توان با استتیک برابر دانست.

در هر صورت، فهم فلسفه‌ی هنر به دریافت درست و دقیق از زیبایی‌شناسی برای هنرمندان، به گونه‌ی دست نگارنده کتاب حاضر است. دغدغه‌ی خاطر نویسنده عموماً آن است که با بیانی رسا و روشن حال پژوهشگران و با استناد به آنچه در طول تاریخ از زیبایی‌شناسی و فلسفه‌ی هنر به یاد آمده، مشکل اساسی بی‌تأثیر بودن و یا کم تأثیر بودن آثار هنری دوران خود را عدم‌آشنایی و مذاقه‌ی هنرمندان در مبانی فلسفه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی مطرح سازد. زیرا به درستی و راستی که سالهاست دیگر از طریق آثار هنری احساسی انتقال نمی‌یابد، بررسی دلایل این نارسایی هنر امری ضروری است.

بسیاری از آثار هنری به گونه‌ای نسخه برداری یا تقلیدی هستند که در قرنهای پیشین یا دهه‌های گذشته از تجربه‌ی بشر گذشته است و تلاش برای انتقال احساس از طریق این گونه آثار تلاش غیر منتج و احساس ناخوشایند است.

نویسنده این کتاب، آقای مهدی حبیبی، که خود از هنرمندان برجسته و کارشناسان لایق و از پژوهشگران فلسفه هنر و موضوعات متناسب آن در فرهنگ و

ادب است با این اعتقاد که «دانش عقلی و مطالعاتی هنرمند است که می‌تواند هنر رو به ضعف گراییده‌ی امروز را به سمت و سوی قله‌های افتخار و تأثیر جهانی سوق دهد»، به جای آنکه صرفاً به نقد آثار و نگرشها در باب موضوعات هنری با تأکید بر موسیقی بپردازد، در بیان تعاریف درست از زیبایی‌شناسی و هنر، اهتمام در خوب و بد رجحان نموده است تا شاید با همراهی درست هنرمندان با احتجاجات و نگرشهای این هنر و نه‌سنده‌ی جوان شاهد اعتلای دیگر باره‌ی هنر این سرزمین باشد.

رحمات و تلاشهای آقای مهدی حبیبی را همچون هنر ارزشمندشان در حوزه‌ی موسیقی ارج می‌نهمیم و امید داریم تا کسی که فراوی خوانندگان نمایان می‌شود آنقدر جذابیت و اهمیت داشته باشد که آنان را به شرف دقایقی بیشتر در فلسفه‌ی هنر و زیبایی رهنمون گردد.^۱

یوسف باقری

۱۳۸۹

۱- مهندس یوسف باقری یکی از نوازندگان و پژوهشگران ارزشمند حوزه موسیقی کشور است که در عین استادی در حرفه‌ی خود بدون هیاو به پژوهش و آموزش موسیقی پرداخته است. متن فوق از بزرگواری و به قلم شیوای او نگاشته شده است. (مهدی حبیبی)

www.ketab.ir

بی تردید آنچه در این فرهنگ بهیود تولیدات هنری در مقیاس جهانی از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار است، مسئله‌ی بسیار مهم آگاهی و اطلاع هنرمند از فلسفه‌ی هنر و مبانی هنر است. یکی از مشکلات بسیار پیچیده در جامعه‌ی فرهنگی و هنر سرزمین ما که خاستگاه هنر و تمدن پیشری بوده است، فاصله ملوموس هنرمندان از مباحث فلسفی و نظری هنر است که متأسفانه موجب افت کیفیت محصولات فرهنگی و هنری گردیده است.

فلسفه هر چیز اصولاً، بیانگر راه آن چیز است. شاید مسیر این راه گم شده است و یا از مسیر اصلی خویش به مسیر دیگری که رسالت واقعی و حقیقی هنر نیست سوق پیدا کرده و تنها چیزی که می‌تواند هنر را به مسیر اصلی خود یعنی انبساط سطح آگاهی و درک انسان از جهان هستی و در نهایت درک حقیقت، بازگرداند مسئله‌ی دانش و حکمت و آگاهی هنرمندان از فلسفه‌ی هنر و درک صحیح مبانی فلسفه هنر است.

دیر زمانی است، که هنر و میدانهای متناسب آن دستخوش مونوتونیسم و یکنواخت زدگی وحشت ناکي است که آینده هنر را به مخاطره انداخته است و قطعاً

اندک فعالیت‌های دلسوختگان و نیک اندیشان عرصه‌ی هنر چنانچه با حمایت جدی متولیان فرهنگ و هنر مواجه نباشد راه به جایی نخواهد برد هر چند شایسته‌ی احترام و ارجمندی است.

فرض بر این است که دوران حاضر، دوران شکوفایی اندیشه‌های اقتصادی و پویایی نظام بانکی و پیشرفت‌های هسته‌ای است! اما آیا جای این پرسش خالی نیست که زیبایی‌شناسی و حقیقت هنر در چه جایگاهی قرار دارد؟ بر هیچ کس پوشیده نیست که در صد کمی از بودجه‌ی زیربنایی کشور -صرف فعالیت‌های اساسی فرهنگی و هنری- در گرو اصولاً فعالیت ماندگار و پایدار و با تأثیرات بلند مدت در عرصه‌ی فرهنگ و هنر، معذور واقع گردیده است و عدم توجه به اصول فرهنگ اجتماعی به نوعی فرهنگ و رفتار عامه تبدیل شده است!

زیبایی‌شناسی و حیثیت هنر، معنی هنر متعالی، ایستادگی و مقاومت در مقابل سویه‌های غیر ضروری هنر و فرهنگ، ارتقاء سطح آگاهی و شعور جامعه بشری، روشنگری و پایبندی به قانون اخلاقی، تشخیص انسان، همه و همه در سایه‌ی درک فلسفه هنر و مبانی نظری فرهنگ و تمدن و به تعبیر دیگر به روشنی و وضوح دست خواهد داد.

اگر هنر را نوعی بازنمایی و جوشش خودانگیخته‌ی هیجانی و احساسات درونی تلقی کنیم، این بازنمایی و خودانگیختگی بی‌شک در میان درک فلسفی هنر بدست می‌آید و چنانچه این درک عمیق از هنر در هنرمند وجود نداشته باشد این تلقی به غلط می‌گراید و دیگر جز تصویری بر دیوار یا صدایی یا کلامی بی‌نفوذ از هنرهای چندگانه‌ی نقاشی، موسیقی و شعر به جای نمی‌ماند. اکنون دشوارترین مورد فهم را یا

فرانمود احساسات را به موسیقی نسبت می‌دهیم، هر چند قاطبه‌ی اندیشمندان بر این نظر اتفاق دارند که موسیقی ماهیت بازنمایی ندارد یا به نوعی نمی‌تواند بیانگری واحدی داشته باشد و تنها مبتنی بر فرم است، اما آیا می‌توان ادعا کرد که بدون توجه به دریچه‌ی درست از هستی و فلسفه هنر و بدون پشتوانه‌های فکری و فلسفی و آگاهانه‌ای پهنی بوده است که کنسرتوکلارینت موتسارت یا آثار باخ و بتهوون و برخی اندک شمار از آثار موسیقی دانان ایرانی چنین نفوذ و حیرتی را به همراه داشته است؟ باعث تأسف است که دانشکده‌های مربوط به هنرهای زیبا و رشته‌های هنری از مسئله‌ای این چنین بااهمال به وضوح غفلت می‌کنند و دلیل صادق مدعای صاحب قلم بررسی آثار هنرمندان رسمی بسیاری از پایان نامه‌ها و مکالمات مستمر با ایشان است که هیچ ردپایی از فلسفه‌ی هنر در بسیاری از آنها مشاهده و احساس نمی‌شود. هانسلیک در کتاب زیباییهای موسیقی به این نظر است که، تأمل (Contemplation) درست از دیدگاه موسیقی، مستلزم نگرش به موسیقی از برای نفس موسیقی است (موسیقی محض) و نباید به هیچ وجه به غرض دیگری روی کند. بنابراین آنچه موضوع این تأمل و هنر قرار می‌گیرد اصولاً موسیقی و فرمهایی است که بر اثر حرکت آنها پدید می‌آید، یعنی ملودی، هارمونی، ریتم و سازگاری (instrumentation).

اما نکته‌ی قابل بررسی در اندیشه هانسلیک آن است که هیچ چیز غیر از درست صحیح هنرمند از فلسفه‌ی هنر و درک نیروی متافیزیک، توان بیان ویژگیهای پویایی احساسات درونی انسان را ندارد و هانسلیک از این مهم به سادگی عبور کرده است.

البته سخن هانسلیک در باب فرم که نمود اولیه قابل توجه در موسیقی است کاملاً صحیح است، اما در نگاه نخست برای شنونده‌ای که از یک قطعه موسیقی آنهم با عظمت یک ارکستر سمفونیک به دنبال عظمت متافیزیک است مجاب کننده نیست.

این سخن چیزی جز امتیازی محدود برای عنصر فرانمودی در موسیقی نیست، ضمن آنکه هانسلیک ممکن است بپذیرد یک قطعه موسیقی که دارای زیبایی فرم است خاصیت فرانمودی هم می‌تواند داشته باشد، اما نمی‌پذیرد که کیفیت فرانمودی به زیبایی کمک می‌کند.

نگارنده اعتقاد دارد که بی‌تردید در میان فرانمود احساسات هنرمند و زیبایی نسبتی برقرار است بدان معنی که تجربه‌های شخصی یک هنرمند در مسیر دریافت و شناخت هستی و ورای طبیعت اثر مخلوق یا مکشوف او تجلی می‌یابد. همه این امثال بر لزوم شناخت فلسفه قبل از هنر برای هنرمند تأکید دارند.

در مثالی دیگر، اگر نیک بنگریم، کوارتت مرگ و دوشیزه (Death and The Maiden) اثر شوپرت، به این علت چنین نامی دارد که موومان دوم و آرام آن، مجموعه‌ی واریاسیون‌هایی بر ترانه‌ای به این نام است. اثر ما به کل این کوارتت گوش فرادهیم و به عنوان آن توجه نکنیم حالت خاص و جالبی در آن می‌یابیم ولی عنوان، شنونده را وسوسه میکند که در موسیقی غمی را جستجو کند. آنجا که برخی این اثر را همچون پیش آگاهی مرگ تفسیر کرده‌اند. بنابراین هر چند نمی‌تواند با برنگریستن موارد منفرد، فرم یا مبانی تئوری هنرها را بر دانش فلسفی مقدم شمرد، باید اذعان داشت که درک متافیزیک و فلسفه هنر و مباحث نظری پیرامون هنر و

میدانهای متناسب آن در ارتقاء سطح کیفی اثر هنری تأثیر مستقیم دارد. در نظر آورید شخص مصیب دیده‌ای را که در همان حال و هوای غم بار به ساخت موسیقی می‌پردازد و به یاد آورید که برای مصیبتی که از درک حقیقی آن عاجز است اقدام به چنین کاری نموده باشد. بی‌شک تفاوت اساسی این دو قطعه در میزان درک حقیقت جدا و فاصل و در نهایت درک مرگ است.

رویداد هنرمندانه به فهم در موسیقی، همواره ویژگی‌های مهم فرمی را برجسته می‌کند و توضیح در مورد برخی موسیقی‌ها - و نه همه آنها - مجاب کننده است، اما غایتی فراتر از این اندیشه است که، فرم، همه چیز هنر نیست، بلکه در اندرون نغمه‌ها و تصویرها و کلامها چیزی هست که نیاز حقیقی انسان است و آن دریافت این نکته و یا پرسش است که سرچشمه زیبایی‌ها کجاست؟

در مقابل هانسلیک، کلاویول و راجررای، اعتقاد دارند، "تنها فرم معنی دار ویژگی شاخص هنر بزرگ است و عاطفه زیباشناختی خاصی را بر می‌انگیزد".

و برآستی فرم معنی دار چیست؟ و یا نسبت فرم با معنی که هر یک از عوالم متفاوت هستند در چیست؟ قطعاً شناخت معنا و هویت طبیعی به هم‌بخش هنرمند است و در موضوع فلسفه یعنی شناخت هستی طرح می‌گردد. سر راگری دستورالعملهای اجرایی بوسیله یک ساز و استفاده از رنگ‌ها و کلمات، تریس دار از ارجمندی ویژه برخوردار است.

این بدان معناست که درک فلسفه‌ی هر چیز یعنی درک هدف از خلقت آن چیز، به معنای شناخت صحیح آن چیز است و شناخت فلسفه‌ی هنر و مبانی زیباشناسی برای هر هنرمندی امری کاملاً ضروری و اجتناب ناپذیر است. در اینجا لازم است

بدون توضیح یادآور شویم، بروز هر گونه مسیر انحرافی در هنر که از آن با تعابیر گوناگون یاد می‌کنند، بیانگر عدم درک راستین از فلسفه‌ی هنر است.

با این مقدمه‌ای که طولانی بودن آن اقتضای ضرورت و اهمیت موضوع است، در فصل آغازین این مجموعه به مسئله زیبایی‌شناسی، تعریف هنر و نسبت آن با حقیقت و زیبایی و همچنین اهمیت نگرش فلسفی در اکتشاف و خلق آثار هنری پرداخت. در این راستا از نظرات و اندیشه‌های بزرگان فلسفه و خصوصاً صاحب آراء در باب هنر و زیبایی‌شناسی بهره گرفته ایم، زیرا، در تبیین مبانی فلسفه هنر منتهی‌المراسل هستیم که از این پدیده اجتماعی ارائه گردیده، از مراجعه به آراء بزرگان این علم غرضی نیست، هر چند نظرات نگارنده در حاشیه‌ی این آراء به صورت شفاف، آمده است.

انگیزه نگارش این مجموعه چنانچه پیش از این با تأکید عنوان گردید، همانا لزوم آشنایی و دریافت اهمیت این العاده هنرمندان از فلسفه‌ی هنر و مبانی نظری آن است که فقدان این گرایش علمی اگر نه منجر به از پیش احساس می‌گردد. امید است این حرکت علمی، و پژوهش قدمی مؤثر در سعادت انگیزه‌ی هنرمندان و مجامع آکادمیک برای معرفی و شناخت فلسفه‌ی هنر و در پی آن هنرمند جامعه واقع گردد.

اینجانب هرگز نخواستیم از اندوخته‌های علمی اندک خویش بهره‌ای در حوزه‌ی پیچیده و محیرالعقول فلسفه، بهره‌های بزرگ برده باشیم اما اطمینان داریم مجموعه‌ی حاضر در دوران انقطاع هنرمندان از مباحث فلسفی و نظری هنر شالوده‌ی حرکت ارزنده‌ای خواهد بود که خود از ادامه‌ی آن باز نخواهم ایستاد.

تعریف هنر:

اصولاً هنر را بیان احساسات درونی و فرامودی از دریافت‌های انتزاعی و باطنی انسان از پیرامون خود می‌دانند. این تعریفی است که قاطبه‌ی دانشمندان و فلاسفه‌ی شرق و غرب بر آن تصریح کرده‌اند. آن برای بیان تعریف هنر اتفاق نظر دارند. هنر در معنای عام و وسیع، عبارت است از تطبیق دانش و معرفت نظری (انتزاعی) بر عمل (تعیّن). بیکن فیلسوف متفکر انگلیسی گفته است "هنر عبارت است از انسان که پیر طبیعت اضافه شده است." انسان به‌طور این بوده است که، این انسان است که می‌تواند بوسیله‌ی اراده‌ی خود، آنها را منحصر به اوست، زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت را در قالبی هوشمندانه به‌کارشان دهد و دریافت و تجربه‌ی شخصی خود را از فیزیک (Physic) بیان دارد. بنابراین انسان که به گونه‌ای خود نیز از عناصر طبیعت است در روشی خلاقانه به چیزی، برور خود می‌پردازد و آنرا با قواعد زیبایی شناسانه مطرح می‌سازد.

هنر، که در حقیقت بیان دریافت‌های کاملاً شخصی انسان از طبیعت و جهان خویش است، چیزی جز تسکین و امتناع تمایل زیبایی شناسانه نیست. ولی ممکن است شخصی هوش و تجربه خود را برای ساختن و بوجود آوردن چیزهایی که هیچگونه فایده‌ی علمی و اخلاقی ندارند به کار ببرد. اینجاست که هنر تنها به بیان زیبایی آنهم از نوع استنباط و تجربه‌ی شخصی می‌انجامد.

عده‌ای بر آنند که وقتی مسیر هنر بدین سو روی می‌نهد، به سختی می‌توان گفت که هر اثر هنری، که از فکر و ذهن هنرمند می‌تراود، به ضرورت زیباست و مشکل می‌توان پذیرفت که هر چه در قالب قوانین و تئوری هنر خلق می‌شود، زیباست و چه بسیاری آثاری که در خلق یا کشف آنان از قواعد علمی هنر استفاده شده است اما از تجلی زیبایی در آنها خبری نیست. نگارنده اعتقاد دارد حضور جدی قواعد و فلسفه‌ی زیبایی‌شناسی، روانشناسی و اخلاق نیز اجزاء لاینفک قواعد هنری هستند. بدین معنا که فقدان هر یک از این قواعد و در نظر نگرفتن مبانی فلسفه زیبایی‌شناسی، در هنر در یک اثر هنری به هر اندازه، از کیفیت آن اثر هنری می‌کاهد. اکنون با این نظر "لو" (Lalou) همراه نیستیم که می‌گوید: "هر چه آرتیستیک است، زیباست". هدف این هنرمند همواره هدفی ورای بیان زیبایی است زیرا هنر، یکی از ابزار و راه‌های رسیدن ما است به حقیقتی است که انسان متعالی همواره در پی آن است و آن، حقیقت و در چشمه‌ی هستی است. بنابراین هنرمند چنانچه بیان زیبایی طبیعت و لذت‌های طبیعی را هدف خود قرار دهد از رسالت اساسی هنر، که همانا ارتقاء سطح آگاهی و شعور مردم برای رسیدن به حقیقت و نزدیکی به دانش و حکمت الهی است، دور خواهد شد.

اکنون می‌خواهیم قبل از بیان تعاریف هنر از دیدگاه فیلسوفان، تعریفی از هنر ارائه می‌دهیم که در نتیجه‌ی تجربه‌ی شخصی و تأمل در آراء برخی معماران هنری دست داده است. به نظر نگارنده، **هنر عبارت است از بکارگیری مجموعه قواعد زیبایی‌شناسی و روانشناسی اخلاقی که مبتنی بر فلسفه‌ی بنیادین و محض و در جهت ارتقاء سطح دانش و معرفت بشری در**

یک اثر خلاقانه مشاهده می‌شود. یک اثر را آنگاه می‌توان هنرمندانه یا هنری تلقی نمود که در خود جهان کوچکی از فلسفه‌ی زیبایی‌شناسی و هنر و اخلاق را گردآورده باشد. بدین معنا مصادیق آثار هنری بسیار کم و نایابند. هنرمندانی که آثارشان از جاودانگی برخوردار می‌شود و جامه‌ی بشردون شناخت نام خالق آن آثار، آنها را ارزشمند و فاخر می‌خوانند، آثاری هستند که می‌توان به شایستگی تعریف فوق را در خود ملحوظ داشته‌اند. جاودانگی، نتیجه‌ی انتخاب هنرمند با فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی است و هنر جاودانه سرشتی از فلسفه است.

در اینجا لازم است برای درک بیشتر اهمیت فلسفه‌ی هنر و تعریف حقیقی هنر مثالی بیاوریم. مثال را با پرسشی آغاز می‌کنیم. آیا تاکنون به دقت به این موضوع اندیشیده اید که آیا خواندن بلبل را می‌توان سرگشته کردن؟ آیا تنها حرکات زیبای حنجره‌ی کوچک بلبل در هنگام آواز را می‌توان با تجاریمی که از هنر راستین تطبیق کرد؟

منشاء آواز خواندن پرندگان، گاه دفاع از خود و جوجه‌هاست و گاه برای دستیابی به جفت مناسب است و برخی اوقات برای فراری دادن دشمنی است که به درگیری جوجه‌ها را تهدید می‌کند. اما گاه مشاهده شده است که در هیچ یک از شرایط مذکور نیز پرندگان در عین شادکامی آواز می‌خوانند. آیا این آواها با هر منشایی که دارند می‌توانند هنر تلقی شوند؟ آیا بلبل از فلسفه‌ی هنر آگاه است؟ آیا بلبل از مبانی زیباشناسی مطلع است؟ قطعاً بلبل به چنین آگاهی دست نیافته است و از روی بازی و غریزه‌ای که هرگز دچار تغییر و تحول نمی‌شود و تکامل نیز نمی‌یابد، آواهایی را

در شرایط مختلف سر می‌دهد. بنابراین نمی‌توان از آواز بلبل انتظاری را داشت که از آواز یا صدای انسانی که شعری را قرائت می‌کند داریم. تفاوت آواز انسان و بلبل در آن است که انسان که از روی اراده و آگاهی و تعقل به خواندن می‌پردازد و قطعاً از خواندن اشعار در قالب آواز اهدافی را دنبال می‌کند که به خودی خود خوش آیند و دارای نتایج نافع است.

آگاهی انسان از فلسفه‌ی هنر و آگاهی او از هدفی که دنبال می‌کند، آگاهی عزیز غیرقابل تکامل نیست بلکه هم هدف و هم نوع خواندن در انسان رو به تکامل می‌رود. به عبارت دیگر، آنجا می‌توان آواز انسان را هنر تلقی کرد که اهدافی و آوازی را دنبال می‌کند که در پی داشته باشد. بدین معنا که در آواز خواندن انسان باید مظاهر راستین خداجویی و فیت اخلاقی و انسان دوستی احساس شود.

آگاهی انسان هنرمند از فلسفه هنر و غایت هنر تفاوت بزرگ او با بلبل یا هر حیوان دیگری است که با حرکت خود توجه دیگران را جلب می‌کند.

انسان آگاه و هنرمند حقیقی از ارائه اشعار یا درونی خود در قالب هنر، در پی جلب توجه دیگران نیست، بلکه هدف دیگران را دنبال می‌کند که آن هدف از ارجمندی متافیزیکی و اخلاقی برخوردار است.

در ادامه این بحث ناخودآگاه به سوی نظریه هلم هولتر، به‌وق پیدا می‌کنیم. هولتر می‌گوید: "هنرمند باید از تقلید و ایجاد کامل و صحت طبیعت صرف نظر کند". اگر هنرمند یا اصل هنر تولید و تجدید دقیق طبیعت را هدف خود قرار دهد، همیشه از آن عقب‌تر خواهد بود.

مطابقت دقیق و کامل با طبیعت ممکن نیست مگر با بکاربردن وسایل صنعتی و الکترونیک، که مخصوصاً در ابداع هنرهای زیبا سخت ممنوع شده است بدین معنا که هنرمند راستین از آن پرهیز می کند. آثاری که با وسایل مذکور بدست آمده است، اجمالاً کمتر ارزش تر از دیگر آثار فرهنگی است. چنانکه جنبه ی هنری "آرتیستیک" یک بلونتایی و یا یک آهنگ و ملودی موسیقایی یا یک درام بیشتر از یک عکس و یا فوتوگراف یک صحنه واقعی، و یا صورت یک محاکمه است. یک عکس و یا پرده ی سینما صحنه ی واقعی ندارند، مگر اینکه شخصیت کارگردان و عکاس را نشان بدهند. بنابراین، خواننده ی آثار توسط انسان نوعی دریافت حقیقت درونی خودآگاه و همدقمند است که در قالب و نشانه های مبتنی بر قواعد موسیقی صورت می گیرد. اگر صدای انسان صرفاً ذهن شنونده را به طبیعت غیر هوشمند صدای بلبل سوق دهد یعنی تقلیدی دقیق از حیوان آواز خوان باشد، هر چه از صدای اصلی عقب تر و ضعیف تر است. بنابراین تفاوت هنر آگاهانه ی مادی بر فلسفه و حکمت توسط هنرمند است که وجهه اصلی تمایز اصوات و حرکتی است که حیوانات صورت می دهند. دانستن فلسفه ی هنر و زیبایی شناسی بدان معناست که شما مطمئن یابد کار او واجد معناست و ناشی از اعتقاد به سعادت بشر است.